

در دفاع از تخیل

نگاهی حکیمانه به کارکردهای اصلی دانشگاه

آلفرد نورث وایتهد | مترجم: فؤاد نجم‌الدین | دانشگاه‌ها، مدارس برای آموزش و همچنین پژوهش هستند؛ اما ضرورت اصلی وجود دانشگاه، صرفاً در انتقال اطلاعات و معرفت به دانشجویان و یا ارائه‌ی امکانات و فرصت‌های فراهم پژوهشی برای اعضای هیأت علمی نیست. هر دوی این فعالیت‌ها با هزینه‌ی بسیار پایین‌تری بیرون از مرزهای گران‌قیمت این نهاد قابل انجام هستند. تولید کتاب‌ها هزینه‌ی اندکی می‌برد و نظام‌های آموزش مهارتی نیز بدون دردسر آن‌چنانی قابل ارائه و اجرا هستند. به این ترتیب اگر مینا انتقال علم و معرفت باشد، از زمان ابداع چاپ در قرن پانزده میلادی به این سو، تأسیس هیچ دانشگاهی توجیه منطقی نمی‌داشت. فی‌الواقع ضرورت اصلی بنیاد یافتن دانشگاه‌ها به دورانی پس از آن بازمی‌گردد و همچنین باید پذیرفت که در سالیان اخیر این ضرورت دوچندان هم شده است.

دانشگاه‌ها تجسم ذهنی نسل‌های پیر و جوان را در فرایند آموزش به یکدیگر پیوند می‌زنند و از این طریق، اتصال میان معرفت و جوهر زندگی را فراهم می‌آورند. همین برقراری اتصال نسلی بهترین توجیه برای بنیاد کردن این نهاد است. این که گفته می‌شود رسالت دانشگاه انتقال اطلاعات است، درست است؛ اما انتقال اطلاعات در دانشگاه از طریق پرورش تجسم و تخیل صورت می‌گیرد؛ یا حداقل باید چنین باشد و به نظر من کار اصلی دانشگاه در جامعه این است. به تبع، دانشگاهی که چنین نکند، اصولاً ضرورتی برای وجود ندارد. این فضای پرتکاپوی برخاسته از تخیل دانشگاهی است که اطلاعات را انتقال می‌دهد. فکت‌های علمی یا امور واقع، صرفاً گزاره‌هایی درباره‌ی واقعیت‌های جهان نیستند، بلکه تنها با همراهی تمامی احتمال‌های ممکن دیگری هم که می‌توانستند درباره‌ی پدیده‌ها صورت‌بندی شوند، معنا پیدا می‌کنند. این احتمال‌های همراه را نباید بار خاطر بدانیم، چراکه این‌ها همه در مجموع، شاعران رؤیاها و معماران غایت‌های اندیشه‌ی ما هستند. جوانان تجسم و تخیل بسیار پویایی دارند که اگر با اصول تقویت شود، در تمام دوران زندگی باقی خواهد ماند. اما سوز داستان جهان این است: آن را که شور خیال دارد بهره‌ای از تجربه نیست و آن را که تجربه‌ی بسیار



Jacques Louis David
The Death of Socrates

دارد، قوه‌ی خیال اندکی باقی مانده است. سبک‌سرا با اتکا به تخیل خود عمل می‌کنند و علمای خشک‌مغز، تنها با اتکا بر اطلاعات علمی. این رسالت دانشگاه است که تخیل و تجربه را با هم پیوند بزند. اصل اساسی تخیل در عهد جوانی و برنایی آن است که هیچ مسؤلیتی برای عملی کردن آن در دم خیال احساس نشود. در واقع وقتی چهارچوب‌های ذهنی همواره در حصار اصول سازمان یافته بر مبنای امور ملموس و عینی گرفتار باشند، دیگر جایی برای تفکر آزادانه و بی‌قیدی که از تمثیل و تمثیل مفاهیم و اصول کلی و انتزاعی برمی‌آید، باقی نخواهد گذارد. تا انسان آزاد نباشد، دیگر تفکر، غلط یا درست، رها از بیم رودرویی با تکثرهای جهان واقع اصلاً شکل نخواهد گرفت.

این مسئله‌ای است که تمام حوزه‌های متعالی فعالیت بشر را تهدید می‌کند و اتفاقاً در دوران حاضر شکل تهدیدآمیزتری هم به خود گرفته است. در بیش‌تر بنیادهای بشری، جوانان که عموماً تازه‌کار و در مراحل ابتدایی رشد شغلی هم هستند، به کارهایی گمارده می‌شوند که بیش‌تر فرمان‌برداری و انجام دستورات و کارهای تکراری را می‌طلبند. هیچ مدیری نیست که مسؤلیتی سنگین را در دفتر کار خود به جوانی تازه‌کار پیشنهاد دهد. جوانان به کارهای تکراری مشغولند و تنها زمانی ممکن است مدیر سازمان را به چشم ببینند که در حال ورود یا خروج از ساختمان محل کار خود است. این چنین سازمان‌دهی شغلی موجب تثبیت نظم سازمانی خواهد شد. در این نظام دانش و مهارت به خوبی به نسل‌های بعدی انتقال یافته و هم‌زمان نیروی کار جوان هم پرورش می‌یابد و هم قابل اتکا خواهد شد. از سوی دیگر جمعیت جوان بی‌تجربه را اصولاً در هیچ جایی بهتر از این هم نمی‌توان به کار گمارد. به این ترتیب نظام شغلی بی‌چالش و دردسر پیش خواهد رفت. اما در این میان تنها یک چیز قربانی خواهد شد و آن قدرت تخیل و تجسم است.

نتیجه آن است که برخی توانایی‌ها که در مراحل بالاتر تکوین شغلی شخص مورد نیاز خواهد بود، در همان مراحل آغازین سرکوب و سترون می‌شود. این مثال شغلی البته تنها مثالی از یک واقعیت نهادی و اساسی است؛ این که ارتقای سطح فنی افراد در گروهی سرکوب آن انگیزش‌هایی است که بناست بعدها راهبر همین مهارت‌های

فنی باشد. این مسأله را باید به عنوان واقعیت پذیرفت و آن را یکی از اصلی ترین چالش ها در نظام آموزش دانست. عملکرد دانشگاه در تربیت نیروی متخصص برای رشته های مانند بازرگانی یا هر رشته ی دیگر، باید به گونه ای باشد که قدرت تجسم و تخیل را برای فراگیری اصول بنیادین هر کسب و کار و تخصص پرورش دهد. به این ترتیب دانشجویان پیش از ورود به حوزه ی شغلی، مهارت های فنی و جزئیات تخصصی لازم را فرا گرفته اند و توانایی پیوند زدن اطلاعات و یافته های جزئی را با اصول بنیادین حوزه ی تخصصی خود به دست آورده اند. در این شرایط، کار تکراری روزمره به حقیقت خود نزدیک می شود و پیوند آن با اصول بنیادین حوزه ی تخصصی بر نیروی کار آشکار می شود. پس نیروی کار تخصص یافته هم در هر کار جزئی یا تکراری که انجام می دهد، معنا و مفهومی می یابد و همچنین امید و دورنمایی از طی کردن مراحل رشد و نیز تصویری کلی از فرایندی را که در آن شریک است به دست می آورد.

به این دلیل است که باور دارم کارکرد اصلی دانشگاه انتقال اطلاعات از طریق پرورش تخیل و تجسم دانشجویان است. اگر این کارکرد نباشد، دیگر هیچ دلیلی نیست که چرا مثلاً کسی که بنا دارد به بازرگانی مشغول شود، به جای رفتن به دانشگاه، خودش جزء جزء آنچه را برای آموختن نیاز دارد، برنگزیند و رأساً به آموختن آن نپردازد. دانشگاه هیچ فایده ی حضوری نخواهد داشت، جز آن که همین قوه ی تخیل و تجسم را در انسان ها پرورش دهد. قوه ی تجسم هم چیز غریبی است؛ نه می توان آن را به عرض و طول و وزن حساب کرد و نه آن را به کسی فروخت و یا از کسی ابتیاع کرد؛ حتا نه هر دانشگاهی؛ بلکه تنها دانشگاهی قادر به پرورش این قوا است که اعضای آن خود دانش ها و تخصص ها را در قالب تجسم درآورده و در ارتباط با دانشجویان آن را به ایشان منتقل ساخته باشند. این تنها کلام من نیست، که در تمام طول تاریخ آن را به عین دیده ام؛ دو هزار سال پیش از این حکما آموزش را در هیأت مشعلی فروزان مجسم می ساختند که دست به دست، از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. آنچه قوای تجسم می نامم، همین شعله ی فروزان است. تمامی دشواری تأسیس و اداره ی نهادهای آموزشی، افروختن و انتقال این شعله ی فروزان تخیل و تجسم است. این است اساس مشکلات دانشگاه؛ در زمانه ای که تعداد دانشگاه ها با سرعتی فزاینده در حال افزایش است و طبعاً شمار دانشجویان نیز گسترش چشم گیری یافته و البته که چنین دستاوردهایی مایه ی مباهات نیز هست، بیم آن می رود که فقدان توجه به این وجه تجسم بخشی دانشگاه موجب افول وضع اجتماع نیز بشود.

ترکیب کردن قوای تخیل و فرآیند آموزش، نیازمند فراغت ذهن است، آزادی از قیود، رهایی از نگرانی هایی که آفت جان هر سازمان است، نیازمند گستره ای از تجربیات است؛ انگیزش اذهانی با تفکرات متفاوت و مسلط به حوزه هایی متنوع. جسارت فراوان باید و اعتماد به نفس برخاسته از حس افتخار به دستاوردهای مجموعه در پیشبرد علوم. از سویی قوه ی تخیل و تجسم دستاوردی نیست که مانند محصول تولید شده، آن را در گنجینه بگذاریم یا پس از دستیابی، هر روز نسخه ایی از آن بسازیم و به دست مراجعین بدهیم؛ بلکه بیش تر یک منش یا راه زندگی است.

به دنبال انگیزش قوای تخیل در استادانان هستید؟ آنها را به پژوهش وادارید. آنها را به همدلی و هم نشینی با جوانان در اوج دوران غلبه ی خیال پردازی بر پختگی شان بگمارید. بگذارید که پژوهشگران به تبیین اندیشه هایشان برای اذهان پویا و جهان مجسم بپردازند و همچنین دانشجویان جوان خود را وادارید تا قوای تخیل بی مهار خود را با هم نشینی جهان دیدگانی که اذهان شان سرد و گرم روزگار را چشیده تقویت کنند. آموزش، در ذات همان نظم بخشیدن به سیوررت زندگی است؛ پژوهش نیز طی کردن این سیوررت در جهان ذهنی است. به این تعبیر دانشگاه ها باید محملی برای اشتراک این سیوررت ها در میان نسل های امروز و گذشته باشد. آموزش موفق آن است که همواره دانش های نو را به دانشجویان منتقل کند؛ یا اطلاعات آن نو باشد و یا پیوند و خط و ربطی نو با جهان امروز برقرار کرده باشد. علم هم بسیار زود کهنه می شود. شاید اطلاعات شما مربوط به اعصار گذشته باشد، اما باید چنان در دست جوانان قرار گیرد که گویی همین دمی پیش به کف آمده و این تازگی اهمیت فراوان دارد.

جوانان تجسم و تخیل بسیار پویایی دارند که اگر با اصول تقویت شود، در تمام دوران زندگی باقی خواهد ماند. اما سوز داستان جهان این است: آن را که شور خیال دارد بهرهای از تجربه نیست و آن را که تجربه ی بسیار دارد، قوه ی خیال اندکی باقی مانده است. سبک سران با اتکا به تخیل خود عمل می کنند و علمای خشک مغز، تنها با اتکا بر اطلاعات علمی. این رسالت دانشگاه است که تخیل و تجربه را با هم پیوند بزند.



به دنبال انگیزش قوای
تخیل در استادانتان
هستید؟ آنها را به
پژوهش وادارید. آنها
را به همدلی و هم‌نشینی
با جوانان در اوج
دوران غلبه‌ی خیال
پردازى بر پختگی
شان بگمارید. بگذارید
که پژوهشگران به
تبیین اندیشه‌هایشان
برای اذهان پویا و
جهان مجسم بپردازند
و همچنین دانشجویان
جوان خود را وادارید
تا قوای تخیل بی‌مهار
خود را با هم‌نشینی
جهان‌دیدگانی که
اذهان‌شان سرد و گرم
روزگار را چشیده
تقویت کنند.

همه‌ی هنر دانشگاهیان این است که آنچه را بیم آن می‌رود تا در اعصار تاریخ ناپدید شود، با ذوق و حکمت خود جان و تازگی بخشند. جامعه‌ی پیشرو، سه رکن اساسی دارد: پژوهشگران، مکتشفین و مخترعین. شرط پیشرفت جامعه هم آن است که دانش‌آموختگانش صیغه‌ای هم از پژوهش، هم از اکتشاف و هم از اختراع برده باشند. در اینجا اگر از اکتشاف نام می‌برم، منظورم پیش بردن دانش به سوی حقیقت و تصویر کلی از هستی است و تعبیرم از اختراع، پیش بردن دانش کلی از جهان در جهتی خاص به هدف رفع نیاز جامعه است. البته ناگفته آشکار است که مرز مشخصی میان این سه دسته قابل ترسیم نیست و می‌توانیم مردمانی را که به حوزه‌های عملی و اجرایی مشغول هستند، تنها از آن جهت که به نوعی در رفع نیازهای جامعه می‌کوشند، در دسته‌ی مخترعین جای دهیم. گرچه که هر فرد نیز حوزه عمل و محدودیت‌ها، و بالطبع نیازها و علایق شخصی خود را دارد. آنچه برای جامعه حیاتی است، آن است که پیوند بسیار عمیق و نزدیکی میان این عناصر رشد خود برقرار سازد تا مطالعه و پژوهش اثر خود را بر بازار کسب و کار بگذارد و کسب و کار هم بر پژوهش تأثیرگذار بماند. دانشگاه‌ها مهم‌ترین عوامل امتزاج این دو حوزه‌ی فعالیت اجتماعی و حفظ کارآمدی عوامل رشد و توسعه هستند. نه آنکه دانشگاه‌ها تنها عامل پیشبرد این مهم باشند، اما آشکارا جوامع توسعه‌یافته‌ی امروزی، همگی نظام آموزش عالی شکوفایی دارند.

همچنین، رسم سنجش عملکرد دانشگاه‌ها بر حسب مقالات چاپ شده و نام اعضای آنها روی جلد کتاب‌های طبع یافته در جامعه، منش نادرستی است. انسان موجودی است که غالباً تمایل به ملموس کردن حاصل فعالیت عملی و ذهنی خود دارد. اما برای بسیاری از انسان‌های آگاه و پویا و ثمربخش، فروکاستن اندیشه‌ها و در قالب نوشتار آوردن آن ناممکن است. بسیاری از استادان و دانشگاهیان مثمر ثمری که چندان اهل منتشر ساختن اندیشه‌های خود نیستند؛ حاصل اندیشه‌ی ایشان بیش‌تر در قالب پیوند نزدیک و شفاهی و حتی گفت‌وگو با دانشجویان نشر می‌یابد. اتفاقاً تأثیرگذاری این استادان بسیار هم جدی است و هنگامی که چند نسلی از شاگردان ایشان از دانشگاه‌ها می‌گذرند، تازه نتایج تأثیر نیکو و بی‌ارج و قرب ایشان بر زندگی بشر آشکار می‌شود؛ کما این‌که اکنون بخت یار ماست که یکی از ماندگارترین این بزرگان، یعنی سقراط را می‌شناسیم. از این روست که باور دارم ارزیابی کردن اعضای هیأت علمی دانشگاه بر مبنای تعداد مقالات و کتاب‌هایی که نامشان بر آن درج شده، کاری نادرست است. گرچه در این دوران گرایش به این نحو ارزش‌گذاری رواج دارد و برای مقابله با نهادهایی که بر این نگرش ناصواب پافشاری می‌کنند، همدلی و هم‌صدایی جدی لازم است.

گرچه که پس از صرف چنین کوششی، نباید از ارزیابی حاصل کار بخش آموزش عالی هم غافل ماند؛ حاصل عملکرد دانشگاه را باید در یک نگاه کلی سنجید و به جای برشمردن تعداد مقالات انتشار یافته، بهتر است به وزن اندیشه و فکر انتشار یافته از نهادهای آموزشی توجه کرد.

جستار حاضر بر این اندیشه تأکید دارد که دانشگاه را شباهتی به بنگاه‌های تجاری نیست. تنها راه حفاظت از کیفیت دانشگاه، رجوع به آرای عمومی دانشگاهیان در سطوح عالی است. دانشگاهیان باید حلقه‌ای همدل و به هم‌پیوسته باشند که یکدیگر را به کار بیشتر بیانگیزند و آزادانه حیطه‌های فعالیت خود را تعیین کنند. مطمئناً می‌توان مقررات مشخصی برای تعیین شکل و حدود صرف زمان و توجه دانشگاهیان، استادان و دانشجویان ایشان در دانشگاه تعیین کرد. اما اس و اساس کیفیت حضور و عمل ایشان را نمی‌توان از طریق وضع مقررات جاری تضمین کرد.

نظام آموزش دانشگاهی کشورهای توسعه یافته تنها در صورتی موفق خواهد بود که مراجع قدرت بپذیرند که دانشگاه‌ها بنیادهای تجاری و اقتصادی نیستند و در اداره‌ی آنها راهی خاص و متناسب با نیازها و ویژگی‌های نظام آموزش عالی برگزینند. نکته‌ی اساسی در وجه آموزشی دانشگاه آن است که جوانان دانشجویان تحت نظارت و آموزش جمعی از دانشگاهیان با ذهن متخیل و پویا قرار دهد و تجربه نشان داده که با فراهم آمدن شرایط، قطعاً چنین جمع ارزشمندی نیز پدید خواهد آمد ■